

سه خطادر بومی‌سازی علوم اجتماعی

دفاع از تحول در علوم انسانی

دکتر علیرضا شجاعی زند
دانشیار دانشگاه تربیت مدرس

اشاره

مسائل و چالش‌های آموزش جامعه‌شناسی در ایران موضوع یکی از پنل‌های پنجمین همایش ملی «روز علوم اجتماعی» در دانشگاه خوارزمی بود. در این همایش، دکتر علیرضا شجاعی زند، دانشیار دانشگاه تربیت مدرس، به تدقیق مرزهای سه موضوع تحول در علوم انسانی، بومی‌سازی علم، و دینی‌سازی علم پرداخت. متن خلاصه شده این بحث را در ادامه می‌خوانید.

تحول در علوم انسانی، بومی‌سازی علم و دینی‌سازی علم سه موضوع و مقوله متفاوت هستند نه سه عنوان برای یک هدف و برنامه، این موضوع خیلی روشن است بیشتر اصحاب علوم انسانی با آن همدلی و همسویی دارند، اما به چند نکته در این زمینه باید توجه کرد:

نکته اول اینکه در عمل بعضی از این‌ها بر دیگری خلط می‌شوند، و تکلیف و حکم یکی را بر دیگری عارض می‌کنند. این مسئله برانگیز است.

نکته دوم اینکه باید به دنبال اولی، یعنی تحول در علوم انسانی بود، و حتی به دنبال بومی‌سازی علم بود، بی‌آنکه لزوماً قائل به سوومی باشیم. حتی می‌توان به جد دنبال وارد شدن به مرحله

تولید علم و رسیدن به مرجعیت علمی بود. بنده چهار پنج مقوله متفاوت را در این زمینه مطرح کرده و بر استقلال آن‌ها اصرار دارم و با وجود اینکه مواضع و رویکردهای متفاوتی می‌توان نسبت به این‌ها داشت، اما این‌ها لازم و ملزوم هم نیستند. این نکته خیلی مهمی است.

اما تحول در علوم انسانی یعنی چه و منظور از آن چیست؟ تحول در علوم انسانی به معنی رفع نقصان و خطاهای مبنایی در علوم انسانی رایج است. چرا می‌گویم مبنایی؟ چون رفع نقص و خطاهای غیرمبنایی به صورت مستمر در حال انجام است. یعنی هر علمی به‌طور طبیعی به رفع این نقص‌ها مبادرت می‌کند و تحولاتی که در علوم حاصل و حادث می‌شوند، ناشی از همین



تغییر و تحولات غیرمبنایی هستند.

منظور بنده از نقص و خطاهای مبنایی در علوم انسانی چیست؟ که به دنبال تحول در علوم انسانی هستم. منظورم این است که چه چیزی را باید برطرف کنیم. نقص‌ها را به سه دسته تفکیک کرده‌ام:

- اول خطای ناشی از نادیده گرفتن جنبه‌های بومی علوم انسانی که عارض بر آن است؛
- دوم خطا یا نقصان در مبانی فلسفی این علوم که با عنوان متافیزیک علم از آن یاد می‌شود؛
- سوم مداخلات و ملاحظات ارزشی و ایدئولوژیک پنهان در این علوم که جنبه نظری دارند و ساحت‌های متفاوتی هستند که فرصت تفسیر آن نیست.

در بحث بومی‌سازی ابتدا لازم است ساحت‌های متفاوت علم را از یکدیگر تفکیک کنیم تا به موضع روشنی در بومی‌سازی برسیم. باید این جداسازی را انجام دهیم، چون درباره همه آن‌ها نمی‌توانیم مطالبه بومی‌سازی داشته باشیم یا از آن صرف‌نظر کنیم.

ساحت اول روش و حجیت است، ساحت دوم خاستگاه عالم و نظریه‌پرداز، و سوم موضوع‌یابی، مسئله‌شناسی و میدان مورد بررسی است. این‌ها عرصه‌های متفاوتی هستند که بومی‌سازی در قبال آن‌ها اوضاع متفاوتی دارد. چهارم هم عرصه خاستگاه و منشأ نظریه‌هاست و پنجم به کارگیری نظریه‌ها و مداخله است. بومی‌سازی در ساحت اول اساساً بی‌معناست و بعید می‌دانم کسی آن را مطرح کرده باشد، یا هدف کسی از بومی‌سازی بومی کردن روش‌ها، حجت‌ها و براهین و استدلال‌ها باشد؛ چون موضوعیت ندارد و امکان‌ناپذیر است.

درباره ساحت دوم، از آنجا که بومی‌سازی به علم برمی‌گردد و به عالم، و منظور از آن، پرورش عالمان در این سرزمین است، اگر چنین اتفاقی بیفتد بعید است کسی مخالفتی داشته باشد، بلکه ما باید تلاش کنیم، اینجا هم مانند سایر کشورهای دنیا خاستگاه علم و نظریه‌پردازان باشد.

اگر جامعه‌شناسی آلمانی، فرانسوی، آمریکایی و ایتالیایی داریم، ایران هم می‌تواند در جامعه‌شناسی مطرح باشد. لذا مخالفت با آن بعید است، چون تولید علم ایده‌آل است. دیگران نیز ابتدا همین‌گونه بودند.

در بخش‌های سوم و چهارم و پنجم، از حیث بومی‌سازی، یعنی از حیث موضوع، مسئله‌یابی، خاستگاه نظریه، مداخله و به‌کارگیری. این‌ها هم بدیهی هستند و هم ضروری و کمتر کسی هم در این‌باره تردید می‌کند. البته به لحاظ موضوع تفاوت‌های میان علوم و دانش‌ها باید باشد. بومی‌سازی و برخی از دانش‌ها اساساً بلاموضوع است و معنی ندارد؛ مانند ادبیات فارسی یا ادبیات هر فرهنگ دیگری. یا مثل تاریخ و جغرافیا که بلاموضوع است. بومی‌سازی در برخی دیگر نیز اساساً ذاتاً غیرممکن است؛ مانند فلسفه محض، یا دانش‌های صوری و

منطقی. در مورد علوم پایه نیز بومی‌سازی نقض غرض است. اما در بعضی دانش‌ها، مانند جامعه‌شناسی، به غیر از نوع بومی نوع دیگری وجود ندارد. در جامعه‌شناسی من معتقدم نمی‌شود علم را ارسال کرد؛ به جهاتی که عرض می‌کنم. جامعه‌شناسی حتی قابل مقایسه با روان‌شناسی، علوم سیاسی و اقتصاد هم نیست. اگر قیود و دسته‌بندی‌های بنده را می‌پذیرید، توجه کنید خطای بومی نساختن جامعه‌شناسی اگر صادق باشد، بیشتر به عهده و گردن خود ماست تا دیگران، آن‌ها یک جامعه‌شناسی کاملاً بومی ساختند و ما فکر کردیم که می‌شود مصرف‌کننده این علم جدید بود، و بی‌توجه آن را تعمیم داد و در موقعیت‌های متفاوت به‌کار برد.

خطای دوم مربوط به متافیزیک، یعنی مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی علوم انسانی است که آن هم ناشی از نقص و خطای درون ماست؛ مثل خطای دریافت ماتریالیستی از عالم و آدم، یا غلبه رویکردهای پوزیتیویستی حاد یا ایده‌آلیستی محض که در این اواخر رواج پیدا کرده است. در ساحت معرفت، رفع برخی از این خطاهای متافیزیکی مستلزم بازگشت به خانه فلسفه است، یعنی حل و فصل این نقائص باید با مراجعه به عقل، منطق، و برهان و استدلال صورت گیرد، منتها نه در خانه جامعه‌شناسی، بلکه در خانه فلسفه. به همان شیوه و توصیه دکارتی باید به برخی شیوه‌ها شک کرد؛ و مجدداً آن‌ها را روی براهین محکم و متقن بنا کرد.

خطای سوم ملاحظات گفتمانی پنهان شده در پس علوم انسانی است. یعنی علوم انسانی و اجتماعی رایج واجد برخی جهت‌گیری‌های ارزشی هدفی و دستوری‌اند که ابتدا باید شناسایی و آشکار و بعد رفع شوند. علت اینکه علوم و دانش‌های بشری خواسته و ناخواسته درگیر گرایش‌های ایدئولوژیک می‌شوند، این است که انسان گویا هیچ مفردی ندارد. حتی کسی که نسبت به آن ادبار نشان می‌دهد و به آن پشت می‌کند، در واقع یک مقابله یا مبادله ایدئولوژیک کرده است همان‌گونه که برای مخالفت با فلسفه باید فیلسوفی کرد، برای مخالفت با ایدئولوژی نیز باید یک کار ایدئولوژیک کنید. انسان مفردی از ایدئولوژی ندارد، مع‌الوصف قابل کنترل و شناسایی و قابل کشف است. این لایه‌ها و رابطه‌های پنهان شده در نظریه‌ها و گفتمان‌ها و پارادایم‌ها قابل شناسایی هستند که در کنترل آن‌ها بسیار مؤثرند.

هدف از تحول در علوم انسانی، نقد مبنایی آن در سه ساحت موقعیتی بودن مبانی معرفتی و آمیختگی‌های ایدئولوژیک است. در این اقدام همه فلاسفه و عالمان از هر جای جهان شریک هستند و هر کس به اندازه جدیتی که دارد و پایبندی که به منطق و عقل نشان می‌دهد، در آن سهم خواهد بود. نتیجه آن هم دسترسی بیشتر بشر به حقایق عالم خواهد بود. امیدوارم چنین اتفاقی در ساحت علم جامعه‌شناسی در ایران رخ بدهد.

تنظیم و تدوین: محمود اردوخانی